

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۲۷

حکمت و عرفان در شعر حمّانی علوی

بابک ملائی^۱

محمدجواد اسماعیل غانمی^۲

چکیده:

حکمت و عرفان در همه دوره‌های ادبی جولانگاه شاعران بوده است. شعر، حکمت و عرفان از موارد تلاقی ادبیات با اندیشه‌های دینی است حمّانی سروده‌های عرفانی خود را با حکمت و پند و اندرز در آمیخته و با تأثیرپذیری از قرآن و احادیث اهل بیت، سروده‌های خود را که از دلش می‌جوشید، با معانی آسان و مستقیم سعی در انتقال مضامین حکمت‌آمیز به مخاطب را داشته است. این مضامین شامل: پیروی از اهل بیت(ع)، دل‌ن بستن به دنیا، نافرمانی از هوا و هوس، جهاد با نفس، درس گرفتن از ایام پیری است. نگارنده این مقاله درصدد است به بررسی و شرح اشعار این شاعر شیعی در زمینه حکمت و عرفان پردازد.

کلید واژه‌ها:

حکمت، عرفان، حمّانی - شعر.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران. نویسنده مسئول:

پیشگفتار

شاعران در دوره‌های مختلف در میان موضوعات شعری خود گاهی به حکمت و عرفان روی می‌آوردند و با توجه به تجارب شخصی و آموزه‌های دینی خود به صورت پراکنده به این نوع شعر می‌پرداختند پس حکمت و عرفان در واقع تحلیل و تفکر شاعر با توجه به نگاهش به اوضاع و احوال زمان، دین و آئین و تجربیات شخصی خود می‌باشد این نوع شعر در دوره قبل از اسلام نیز در بین شاعران دیده می‌شود به عنوان نمونه بیت شعری از زهیر ابن ابی سلمی ذکر می‌کنیم:

فلا تکتمن الله ما فی نفوسکم لیخفی و مهمما یکتم الله یغالم
(زوزنی: ۱۱۶)

بنابراین در همه عصور ادبی شاعران لا به لای دیگر موضوعات شعری خود به شعر حکمت و عرفان نیز می‌پرداختند. حمّانی نیز که پیرو دین و آئین جدّ خود یعنی رسول الله (ص) است با توجه به آموزه‌های دینی و تجربیات شخصی خود که آن را در عمر طولانی کسب کرده است در بعضی اشعار خود به حکمت و عرفان روی آورده است.

حمّانی علوی

علی بن محمد، معروف به حمّانی علوی، از شاعران بزرگ شیعه و مهتر و نقیب (سرپرست) بنی هاشم در سده سوم هجری قمری و از دودمان زید شهید فرزند امام سجاد (ع) بود از این رو شرح حال او در کتابهای انساب و در أعقاب زید شهید آمده است. (عمری ۱۴۰۹: ۱۸۵)

پدرش محمد، خطیب و شاعر و ملقب به دیباجه بود و پس از قیام بر بنی عباس به خراسان تبعید شد و در همان جا درگذشت و خانواده وی به کوفه نقل مکان کردند. (شوقی ضیف، ۱۴۲۷: ۳۹۲)

دلیل نامگذاری علی بن محمد به حمّانی سکونت خانواده اش در میان بنی حمّان در کوفه است. حمّانی افزون بر شاعری، خطابه، افتاء، تدریس و نقابت هاشمیان را برعهده داشت و در آن دوره به وی «زبان شیعه» می‌گفتند. (دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

مورخان و ناقدان، حمّانی را جزء فقهاء و مدرسین و خطباء و شاعران در مرتبه بالا به حساب می‌آورند. نسابه عمری در «المجدی» درباره وی می‌گوید: او تا امروز بهترین شاعر قریش است و کافی است قریش را که در آغاز امر شعرای نامداری چون «حارث بن هشام»، «عبلی» و «عمر بن ابی ربیع» داشت و در آخر کارش تا این زمان «محمد بن صالح موسوی» و «علی بن محمد حمّانی» را

دارد. (عمری، ۱۴۰۹: ۱۸۵ - ۱۲۶)

حمّانی از پیشتازان فقهای عترت و مدرسان آنان در پایتخت تشیع عراق (کوفه) در قرن سوم است او یکی از بزرگترین خطباء و شعرای نوآور بنی هاشم است که نام او، شهرت خاص و عام گشت و همه او را به حسن سبک و حسن تلفیق می‌شناسند گذشته از اینها علم فراوان، عظمت خانواده، بزرگواری و شخصیت بارز و نسب علوی پربرکت او، تا برسد به فضایل بسیار دیگر، که این فضایل، او را به بلندترین قله‌ی عظمت رسانده است. می‌گویند: «متوکل» از ابن جهم پرسید از میان شعرا از همه برتر کیست؟ او شعرای دوره جاهلیت و اسلام را یاد کرد، آنگاه همین سؤال را از ابوالحسن (امام علی بن محمد الهادی - ع) کرد او گفت حمّانی است.

از تاریخ ولادت شاعر خبر موثقی در دست نیست ولی تاریخ وفاتش سال (۳۰۱ ق) و همچنین وفات پدرشان که «دوران خلافت معتمد یعنی سال ۲۰۶ ق است» نشان می‌دهد که سید از معمرین بوده و قرن سوم را از آغاز تا پایان درک کرده است. در مورد تاریخ وفات شاعر اختلاف نظر وجود دارد به نظر می‌رسد تاریخ صحیح همان است که صاحب‌المجدی بیان کرده است چرا که بعد از حوادثی که بر سر بنی طاهر بن مصعب آمد و با مرگ آخرین رئیسشان، عبدالله بن طاهر، (متوفی شوال ۳۰۰ ق) حکومتشان پایان یافت شاعر بر خانه‌های مخروبه آنان گذر کرده و اشعاری از خود به عنوان عبرت سروده است که خود دلیلی است بر اینکه شاعر تا آن زمان زنده بود و در سال (۳۰۱ ق) چشم از جهان فرو بسته است. (أمینی نجفی، ۱۳۶۸: ۱۲۸)

استخراج و تحلیل حکمت

حکمت کلامی مختصر و فصیح است که پند و نصیحتی سودمند با نگرشی اندیشمندانه را نسبت به هستی و زندگی در بر می‌گیرد (طلال، ۱۹۸۵: ۱۱۸) و حکمت ثمره و نتیجه خرد، احساس و عاطفه است و بهتر است پر حرارت و جاری و روان باشد (قطب، ۲۰۰۳: ۷۷) منبع اول حکمت تجربه‌های انسان و تأمل او در گذشته و حال هستی است. البته ممکن است منابع آن زمینه‌های دیگری همچون فلسفه، وحی آسمانی، قوانین و آموزه‌های دینی و ارزش‌های اخلاقی باشد (طیلمات، ۲۰۰۲: ۲۶۰)

ارزش جوانی

حمّانی در زندگی می‌اندیشد و قضایا و حوادث آن را می‌بیند آنچنانکه قبلاً گفتیم وی عمری طولانی داشت، از پیری رنج می‌برد و بزرگترین مصیبت در زندگی را همان مصیبت از دست دادن جوانی می‌داند پس تجربه خود را در زندگی به تصویر می‌کشد (شعراء الغدیر، ۱۴۱۹: ۳۴۵)

و لقد تاملت الحیاة ة بُعیداً فقد ان التصابی^۱
فإذا المصیبة الحیاة ة هـی المصیبة بالشباب^۱
(حمائی: ۱۹۹۸: ۵۴)

و می بیند که گذشته‌ها، گذشت و آنچه از جوانی باقی مانده او را بی نیاز و قانع نمی‌کند پس می‌گوید:

كان يُبکینی الغناء سروراً فأرانی أبکی له الیوم حزناً^۱
قد مضی ما مضی فلیس یرجی و بقی ما بقی فمافیة معنی^۲
(همان: ۱۱۶)

جدا شدنش را از جوانی در یک تصویر حسی و ملموس به یک نی تشبیه می‌کند که از برگ جدا شده است و به خاطر فقدان آن نوحه سرایی می‌کند جز آنکه او درک می‌کند که این نوحه سرایی سودی ندارد پس در برابر سنت خداوند در مورد آفریده اش تسلیم می‌شود (شعراء الغدیر، ۱۴۱۹: ۳۴۶-۳۴۵)

بنابراین چنین می‌سراید:

عریة عن الشبابة و کان غضاً کما یعری من الورق الفصیبة^۳
بکیة عن الشبابة بدمع عینی فلم یغن البکاء و لا النحیبة^۴
فیالیة الشبابة یعود یوماً لأخبره بما فعل المشیبة^۵
(حمائی: ۱۳۲)

زمانی که جوانی خود را به یاد می‌آورد آنها را روزهای شادابی و چالاک‌ی معرفی می‌کند که از اراده‌ای قوی برخوردارند و این روزها را صفاتی انسانی می‌بخشد که مطابق مراد او بوده‌اند. وی ایام جوانی خود را به یاد می‌آورد و به سپری شدن آنها اندوه می‌خورد و این اشعار حالات درونی او را

^۱ - من وقتی جوانی را از دست دادم در اصل زندگی بیشتر اندیشه کردم.

^۲ - دیدم در حقیقت مصیبت از دست دادن جوانی یعنی مصیبت از دست دادن زندگی است.

^۳ - از شدت هیجان شادی و لذت روزی بگریه درآمدم و امروز بخاطر غصه آن گریانم.

^۴ - گذشته‌ها گذشته و دیگر امیدی به بازگشت آن نیست و در آنچه مانده بی نیازی وجود ندارد.

^۵ - از جوانی با همه طراوت‌هایش خارج شدم همانطوری که برگ از شاخسار درخت جدا می‌شود.

^۶ - با سرشک دیدگانم بر جوانیم نوحه سرایی کردم ولی نه سرشکم و نه نوحه سرانیم سودی نبخشید.

^۷ - ای کاش جوانی باز می‌گشت تا او را از آنچه که ژبری با من انجام داده آگاه کنم.

برای ما ترسیم می‌کند.

و اهِمَّ لِأَيَّامِ الشُّبَّانِ وَمَا لِبَسْنٍ مِنَ الزَّخَارِفِ^۱
و اهِمَّ لِأَيَّامِي وَأَيَّامِ التَّقِيَّاتِ الْمَرَاشِفِ^۲
أَيَّامِ يَظْهَرْنَ الْخِلَافَ بَغِيْرَ نِيَّاتِ الْمُخَالَفِ^۳
وَقَفَّ النَّعِيْمُ عَلَي الصَّابَا وَزَلَلَتْ عَن تَلْكَ الْمَوَاقِفِ^۴
(همان: ۸۸)

در این اشعار می‌گوید که روزگار جوانی او بهترین و زیباترین لباس‌ها را پوشیده‌اند در حالیکه فقط انسان می‌تواند این لباس‌ها را بپوشد و در این ابیات آن روزها که یک چیز معنوی هستند به صورت استعاره به کار برده شده‌اند و با شکلی دقیق و بلیغ به صورت یک انسان تجلی یافته‌اند به طوری که آن روزها به شکل جوانان رشید و پرتکاپو ظاهر شده‌اند و زمانی که این تصاویر شاعرانه به اوج خود می‌رسند می‌بینیم که شاعر احساس آسایش می‌کند و آن روزها در مقابل چشمان شاعر مانند یک انسانی با صفات کامل مجسم می‌شود انسانی که صورتی زیبا دارد و بوی نسیم جوانی از آن متصاعد می‌شود و زمان به آن افتخار می‌کند.

حمّانی در بیت زیر بیان می‌کند خداوند است که همه چیز را می‌داند و از همه چیز آگاه است و شاعر در این بیت از آیه «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ» (نور: ۱۹)

إِذَا مَا سُئِلَتْ وَلَمْ تَدْرِي مَا تَقُولُ، فَقَالَ: رَبُّنَا أَعْلَمُ^۵
(حمّانی: ۱۰۳)

گذر عمر و روزگار

حمّانی گذر زمان و عمر را به قوس قزح تشبیه کرده و این مورد را زمانی بیان می‌کند که درباره طاهریان در روزگاری که خانه‌هایشان خراب و فروغ و بهجتشان مُبَدَّل به ویرانی شده، در حالیکه بر ویرانه‌های آنان عبور کرده است (الغدیر: ۱۲۱) پس می‌گوید:

^۱ - دریغ و افسوس به خاطر روزهای جوانی و آنچه آن را آراسته کرده است.

^۲ - آه به روزگار من و روزهای زنان زیباروی.

^۳ - روزها بدون نیت‌های مخالف، تخلف را آشکار می‌کند.

^۴ - بهشت در جوانی متوقف شد و تو در آن جایگاه لغزیدی.

^۵ - و هرگاه چیزی از تو سؤال شد که نمی‌دانی پس بگو: پروردگار ما داناتر است.

مَرَرْتُ بِدُورِ بَنِي طَاهِرٍ بِدُورِ السَّرُورِ وَ دُورِ الْفَرَحِ^۱
 فَشَبَّهْتُ سُرْعَةَ أَيَّامِهِمْ بِسُرْعَةِ قَوْسٍ يُسَمِّي: قُزْحِ^۲
 تَلَوْنَ مُعْتَرِضاً فِي السَّمَاءِ فَلَمَّا تَمَكَّنَ مِنْهَا نَزْحِ^۳
 (حماني: ۴۷)

شاعر در بیت زیر می‌گوید که از حیله و نیرنگ زمانه رهایی نیست و مکان آمنی که بتوان از آن آزاد شد وجود ندارد.

تَخَلَّيَا مِنْ حَلِيهِ الزَّمَانِ لَا تَسْكُنَا مِنْهُ إِلَى أَمَانِ^۴
 (همان: ۱۰۷)

نتیجه اندیشه و فکر حمانی به حکمتی رسید که در تصویر شعری آن را ساخته و صحنه زنده‌ای را مثال می‌زند که با دلالت عمیق سخن می‌گوید. (شعراء الغدير، ۱۴۱۹: ۳۴۶)

لَا تَكْتَسِي النَّوْرَ الرِّيَاضُ إِذَا لَمْ يَرَوْهِنَّ مَخَايِلَ الْمَطَرِ^۵
 وَالغَيْثُ لَا يَجِدِي إِذَا ذَرَفَتْ أَمَاقُ مَدْمَعِهِ عَلَى حَجَرِ^۶
 وَكَذَاكَ لُونِيْلَ الْغَنِيِّ بِيَدِ لَمْ تَجْتَذِبْ بِسِوَاعِدِ الْقَدْرِ^۷
 (حماني: ۷۴)

حمانی با توجه به عمر طلانی، تجربه‌های زیادی در زندگی به دست آورده و با اندیشه در زندگی و با شکوه و شکایت از پیری، پند و اندرز و حکمتی عمیق را در اختیار دیگران قرار داده است.

فرهنگ اسلامی تأثیر خود را در قصاید حمانی گذاشت و این شاعر برای گشودن رموز و تأثیرات فرهنگ اسلامی با استمداد از زبان شعری خود برای تجلی این فرهنگ و معانی بلند آن

^۱ - به خانه‌های طاهریان که مراکز خوشی و مسرت بود عبور کردم.

^۲ - دگرگونی روزگارشان را در سرعت به قوس و قزح (رنگین کمان) تشبیه کردم.

^۳ - که نورش مدتی کوتاه در آسمان تافت و دیری نژائید محو و نابود گردید.

^۴ - از نیرنگ زمانه دوری کنید و در کنار آن به امنیت نمی‌رسید.

^۵ - اگر باران بهاری نبارد، صفحه بوستان از غنچه پوشیده نخواهد شد.

^۶ - باران سودمند نمی‌افتد، وقتی روی سنگ بگرید.

^۷ - همچنین ثروت، تا به بازوان تقدیر و اندازه‌گیری محکم بسته نشود، سود نمی‌بخشد.

کوشید و این فرهنگ دلیل روشنی برای حمّانی بود که تعهد دینی وی در کار ادبی اش مجسم باشد تا تأثیر احساسی آن را با متن شعری خود پیوند دهد. بنابراین زبان به هجو دیگران نمی‌گشاید.

هَجَانِي قَوْمٌ وَلَمْ أَهْجِهِمْ أَبِي اللَّهِ أَنْ أَقُولَ الْهَجَاءَ^۱
(همان: ۳۴)

استخراج و تحلیل عرفان

مایه و جوهر اصلی و حقیقی عرفان، عشق است و آن ودیعه یا امانتی است الهی که بر دل عارف و سالک نهاده شده و او را به سیر و سلوک برای رسیدن به سر منزل اصلی وا می‌دارد. پس عرفان بدون عشق مفهومی ندارد. عشق به خدا و موجودات عالم، زیرا این همه از آن خداوند است. عرفان واقعی تنها از راه بندگی خداوند و اطاعت از دستورات او و تهذیب نفس حاصل می‌شود. شهود عرفان یک ادراک باطنی و کاملاً شخصی است. حمّانی در آیات زیر نشان داده که از هوا و هوس دوری و با نفس خود مخالفت کرده و به تهذیب آن پرداخته و از توجه و نگاه به زنان کناره‌گیری نموده و می‌گوید تا مرگ هست هیچ چیز قابل انس و علاقه نیست و عدم توجه به زنان را چنین بیان می‌کند: صدای آهوانی که در معرض شکارند پاسخ ردّ آنان است:

عَصِيئَةُ الْمَوِي وَ هَجْرَتُ النِّسَاءِ وَ كُنْتُ دَوَاءً فَأَصْبَحْتُ دَاءً^۲
وَ مَا أَنَسَ لَا أَنَسَ حَتَّى الْمَمَاتِ نَزِيْبُ الطَّبَّاءِ تُجِيْبُ الطَّبَّاءِ^۳
(همان: ۳۳)

حمّانی در برابر هوا و هوس ایستاده و هوا و هوس را خوار می‌شمارد و این را از جلد بزرگوار خود امام علی (ع) آموخت که فرمود: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ»^۴ (نهج البلاغه: ۵۲۶)

واضح است که حمّانی تحت تأثیر قرآن کریم و آموزه‌های اهل بیت (ع) راه استوار خود که همان اطاعت از خداوند است را تا پایان عمر ادامه داده و با همین اندیشه‌های دینی دست به شعر حکمت و عرفان زده است.

^۱ - گروهی مرا هجا گفتند و من هجاشان نگفتم زیرا که خدا برای من هجاگویی نژسندیده است.

^۲ - هوای نفس را مخالفت کردم و از زنان کناره‌گیری نمودم و در نتیجه دارو بودم، درد شدم.

^۳ - تا مرگ هست هیچ چیز قابل انس و علاقه نیست، صدای آهوان، که در معرض شکارند پاسخ ردّ آنانست.

^۴ - کسی که خود را گرامی دارد، هوا و هوس را خوار شمارد.

حمانی راه رسیدن به آسمان را، صبر و شکیبائی در برابر سختی‌ها می‌داند.

دعینی و صبری علی النائبات فبالصبر نلت الثرا و الثواء^۱

(همان: ۳۳)

شاعر در ابیاتی که به اصل و نسب خود که همان اهل بیت (ع) هستند افتخار می‌کند راه رسیدن به آسمان را که همان قرب الهی است در پیروی از اجداد خود که همان اهل بیت هستند می‌داند و می‌گوید که ما با نسب شریفمان به آسمان رسیده ایم. بنابراین این همان فخری است که با انتساب به پیامبر (ص) حاصل می‌شود و هیچ اصل و نسبی به آن نمی‌رسد و در این شعر فخری قدرت تسلط بر نفس که مخصوص حمانی است، در طول زندگیش قرین او بود و این ویژگی در شعرش تجلی است.

بلغنا السماء بأحسابنا و لو لا السماء لجزنا السماء^۱

فحسبک من سؤدد أننا بحسن البلاء كشفنا البلاء^۲

(همان: ۳۳)

و در ابیاتی دیگر مقام عرفانی و آسمانی خود و اهل بیت (ع) را چنین بیان می‌کند:

لقد فاخرتنا من قریش جماعه^۳ ببطّ حدود و امتداد الأصابع^۴

فلما تنازعنا المقال قضی لنا علیهم بما یهوی نداء الصوامع^۵

ترانا سکوتاً، و الشهد بفضلنا علیهم حهیر الصوت فی کلّ جامع^۶

فإن رسول الله أحمد جدنا و نحن بنوه كالنجوم الطوالع^۷

(همان: ۸۱)

^۱ - مرا با صبری که بر مشکلات دارم رها کنی که من با نیروی شکیب به آسمان و زمین دست یافتم.

^۲ - ما با نسب شریفمان به آسمان رسیده ایم و اگر آسمان نبود از آن هم عبور می‌کردیم.

^۳ - از بزرگی ما ترا این بس که با نیکو برگزاری شداء، سختی‌ها را می‌شکافیم.

^۴ - از قریش گروهی به چهره‌های گشاده و انگشت‌های کشیده بر ما افتخار جستند.

^۵ - وقتی در این گفتار با ما به نزاع پرداختند، آهنگ صومعه‌ها به نفع ما و علیه آنان داوری کرد.

^۶ - ما در این نزاع ساکت به نظر می‌رسیم، ولی بانگ بلند مساجد بزرگ علیه آنان، به فضل و بزرگی ما گواهی می‌دهد.

^۷ - مگر نمی‌دانید رسول الله «أحمد» جد ما است و ما فرزندان او اختران فروزانیم.

متوکل گفت: این آهنگ صومعه‌ها چیست؟ امام فرمود: أشهدُ أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسولُ الله، آیا او جدّ من است یا حدّ تو؟ متوکل گفت: جدّ تو است ما او را از تو نمی‌گیریم. این حدیث را حافظ در «المحاسن و الأضداد» ص ۱۰۴ و «بیهقی نیز در «المحاسن و المساوی» خود ص ۷۴، هر دو نقل کرده‌اند با این تفاوت که بیهقی به جای «ابی الحسن»، «رضی» را نام برده و گمان می‌رود «رضی» تصحیف شده‌ی مرتضی باشد که لقب امام (ع) است. همچنین «شیخ طوسی» در «امالی» ص ۱۸۰ و «بهاء الدین» در «تاریخ طبرستان» ص ۲۲۴ و «ابن شهر آشوب» در «مناقب» ج ۵، ص ۱۱۸ چاپ هند، این روایت را نقل کرده‌اند. (امینی نجفی، ۱۳۶۸، ج ۵: ۱۱۱-۱۱۲)

امام هادی (ع) این شعر را جزء بهترین اشعار تلقی کرد، زیبایی آن فقط به خاطر دلالت صحیح بر موضوع نیست بلکه به خاطر رموزی است که در این شعر وجود دارد. به عنوان مثال «مط الخدود» و «امتداد الأصابع» هر کدام رمزی برای فخر هستند با این تفاوت که هر کدام از این رموز از دیگری متفاوت است. «مط الخدود» کنایه از متکلم و «مرّ الأصابع» کنایه از غایب و مخاطب است یعنی کسی که فخر را تمرین می‌کند اشعار او از یک تحرک و پویایی نشأت می‌گیرد و این تحرک آثاری در نفس همان شخص دارد یا اینکه ناشی از یک تحرک و پویایی در شخص دیگر است که به او نسبت داده می‌شود.

و زمانی که حال و گذشته با هم درمی‌آمیزد (شخص و اصل و نسب او) در این صورت رمز و کنایه ارزش فنی والایی پیدا می‌کند بخاطر اینکه از عناصر مختلفی تشکیل شده، علاوه بر آن «مدّ الخد» و «امتداد الأصابع» دو سمبل برونی هستند که بر شخصیت اثر می‌گذارند و باعث تکاپوی درونی می‌شوند به عنوان مثال اگر به شخص افتخار کننده خیره شوی در حالیکه در حالت مدّالخد باشد تعجب می‌کنی و تکاپوی درونی او را می‌توان حس کنی.

همچنین اگر به اشخاصی نگاه کنی که با انگشتان خود به دیگران اشاره می‌کنند تعجب را در انگشتان می‌بینی. همین امر در سایر سمبل‌ها و رموز موجود در ابیات صدق می‌کند به عنوان مثال نداء الصوامع که اشاره به اذان دارد و شامل شهادت اینکه محمد رسول الله است. این رمز به گونه‌ای دیگر از هنر و فن اشاره دارد که شامل مظهر صوتی و تلفظی است. گفتن أشهد أن محمداً رسول الله در مقابل دو سمبل قبلی یعنی (مط الخد و الأنامل) که تنها مظهر حرکت است و رموز زمانی که دلایل هایشان متنوع می‌شوند، متن ادبی، اهمیتی فنی بسیاری کسب می‌کند (بستانی، ۱۴۱۳: ۵۷۹-۵۸۰).

زمانی که افتخار می‌کند سعی می‌کن افکار خود را به صورت جسمانی ارائه دهد تا در نفس شنونده تأثیری بلیغ داشته باشد. شنونده‌ای که قصد فخر فروشی به او را دارد.

لنا من هاشم هضبات عز^۱ مُطَبَّبَةٌ بِأَبْرَاجِ السَّمَاءِ^۱
 تُطِيفُ بِنَا الْمَلَائِكِ كُلِّ يَوْمٍ وَتُكْفَلُ فِي حُجُورِ الْأَنْبِيَاءِ^۲
 وَيَهْتَزُّ الْمَقَامُ لَنَا ارْتِياحاً وَيَلْقَانَا صَفَاءً بِالصَّفَاءِ^۳
 (همان: ۳۴)

شاعر در این شعر به عزت که یک چیز معنوی است یک ویژگی مادی را بخشیده است تا تأثیر خود را داشته باشد. به عنوان مثال عزت را به بلندی‌هایی تشبیه کرده، به طوری که عزت به یک تصویر حسی تبدیل شده که با چشم قابل دیدن است و برای شنونده قابل درک است و شاعر از یک تصویر مجازی استفاده کرده یاست. و از مقام و عزت یک چیز مرتفع ساخته و برای ما تصویری ترسیم کرده که از یک جنب و جوش و حرکت برخوردار است و آن تصویری که قابل دیدن است و با اصوات اطراف خود درهم آمیخته و به یک تصویر قابل دیدن و شنیدن تبدیل شده که تأثیری مضاعف دارد و شنونده در مقابل آن متأثر می‌شود آنچه تصویرگران در شعر به دنبال آن هستند تصاویر حسی نیستند بلکه به دنبال تأثیر این تصاویر بر احساسات می‌باشند (ریشتر دز، ۱۹۶۳ م، ص ۱۷۶)

بنابراین عرفان سر منشأ الهی و لدنی دارد و در قرآن نیز به عنوان عطیه‌ای الهی محسوب شده، که پیامبران و امامان و اولیاء در طول تاریخ از آن برخوردار بوده و آن را إشاعه دادند.

وَ إِذَا بَيْتِي عَلَى رَغَمِ الْمَلَا حِي هُوَ الْبَيْتُ الْمَقَابِلُ لِلضَّرْحِ^۴
 وَ وَالِدِي الْمُشَارُ بِهِ إِذَا مَا دَعَا الدَّاعِيَ بِحَى عَلَى الْفَلَاحِ^۵
 (همان: ۴۶)

حمّانی با توجه به روح عرفانی که دارد خانه و جایگاه خود را آسمان می‌داند. و با وجود عمر طولانی، به دنیا دلبستگی پیدا نکرده و روح خود را از هوا و هوس و دنیا پاک و مطهر کرده و این

^۱ - نصیب ما از هاشم رگبار عزتی است که به برجهای آسمان کشیده شده است.

^۲ - فرشتگان هر روز بر ما طواف می‌کنند و ما در دامن پیغمبر نگهداری می‌شویم.

^۳ - مقام ابراهیم از شور و شعف ما به هیجان می‌آید و صفای آن به صفای ما پیوسته است.

^۴ - ضراح در آسمان مقابل خانه کعبه است. (الغدیر: ص ۱۲۲)

^۵ - آنگاه که خانه ام با وجود مخالفین، خانه مقابل ضراح باشد.

^۶ - و پدرم همان است که وقتی خواننده بگوید: حی علی الفلاح به او اشاره می‌کند.

راه را از نیاکان شایسته خود به ارث برده است.

نتیجه‌گیری:

حمّانی با تأثیر پذیری از قرآن و احادیث و تجربه‌های شخصی بسیاری که در طول عمر گردآورده، به شعر حکمت و عرفان روی آورده است. اشعار حکمت بسیاری در مواردی همچون ارزش جوانی، عبرت گرفتن از گذشته، گذش عمر سروده ولی از جهت عرفان تنها چند بیت محدود که مفهوم همه آنها دوری از دنیا و رسیدن به آسمان یا همان قُرب الهی است.

شاعر با استفاده از آموزه‌های دینی و عُمر طولانی خود تلاش کرده است که از راه مستقیم الهی خارج نشود و تجربه‌های شخصی و دینی خود را در اختیار دیگران قرار دهد. دید و نظر حمّانی بسیار وسیع بوده و خواسته و اهداف او در دنیا برآورده نمی‌شد.

بنابراین هدف اصلی خود را سعادت اُخروی و عروج به ملکوت اُعلی و رسیدن به آسمان قرار داده است در نهایت می‌توان گفت که تجربه و حکمت و عرفان حمّانی به فرهنگ، تربیت و مذهب دینی و سیاسی و اندیشه قرآنی وی مرتبط می‌شود و حکمت و عرفان وی انعکاسی برای همه‌ای امور است.

منابع و مأخذ

- ١- قرآن كريم.
- ٢- نهج البلاغه، ترجمه: دشتي، محمد، قم، انتشارات: مبين اندیشه، نوبت چاپ: چهارم، ١٣٩٢ ش.
- ٣- أميني نجفی، شيخ عبدالحسين، الغدير، مترجم: سيد جمال موسوی، ج ٥، نوبت چاپ: پنجم، ١٣٦٨ ش.
- ٤- بستاني، محمود تاريخ الأدب العربي في ضوء المنهج الاسلامي، مشهد- ايران، ١٤١٣ ق.
- ٥- دانشنامه جهان اسلام، زير نظر: حداد عادل، غلامعلي، ج ١٤، تهران: ١٣٨٩ ش.
- ٦- ريشتار دز، مبادي النقد الأدبي، ترجمه و مقدمه: د. مصطفي بدوي، مصر ١٩٦٣ م.
- ٧- الزوزني، إمام عبدالله الحسن بن أحمد، شرح معلقات السبع، تهران- ايران، مؤسسه الصادق، ١٣٨٥ ش.
- ٨- شعراء الغدير، مركز الغدير الدراسات الإسلاميه، بيروت- لبنان، ١٤١٩ ق.
- ٩- ضيف، شوقي، تاريخ الأدب العربي العصر العباس الثاني، ناشر ذوى القربى، چاپ دوم، ١٤٢٧ ق.
- ١٠- طبال، أحمد، المبتنى، دراسته نصوص من شعره، طرابلس: المكتبه الحديثه، الطبعة الأولى، ١٩٨٥ م.
- ١١- علوى كوفى، على بن محمد، ديوان حماني، تحقيق: دكتور محمد حسين أعرجى، چاپ اول، بيروت - لبنان، دار صادر، ١٩٩٨ م.
- ١٢- عمرى، على بن محمد، المجدى فى أنساب الطالبين، تحقيق: أحمد مهدوى دامغانى، قم، ١٤٠٩ ق.
- ١٣- غازى، طليمات، الأشعر، عرفان، الأدب الجاهلى، قضاياها، أغراضها، أعلامها، بيروت: دارالفكر المعاصر، الطبعة الأولى، ٢٠٠٢ م.
- ١٤- قطب، سير، النقد الأدبي - اصوله و مناهجه، القايره: دارالشروق، الطبعة الثانية، ٢٠٠٣ م.